

توضیحات مهندس بازرگان و دکتر یزدی درباره کتاب امیدها و ناامیدیها نوشته دکتر کریم سنجابی

مقدمه: کتاب «امیدها و ناامیدیها»ی آقای دکتر کریم سنجابی، چند سال قبل از درگذشت ایشان، ابتدا در خارج از کشور چاپ و منتشر گردید. در این کتاب مطالبی درباره نهضت آزادی ایران و آقایان مهندس بازرگان و دکتر یزدی آمده است که خلاف واقع و خلاف انتظار بود و موجب اعتراض حتی یاران و همسنگران خود ایشان نیز گردید. در سال ۱۳۷۲ هنگامی که یکی از ناشرین تهران چاپ دوم این کتاب را به عهده گرفت، به منظور این که وسیله ظلم بر کسی نشده باشد، و ضمناً در متن کتاب نیز دست برده نشود، از شادروان مهندس بازرگان و آقای دکتر یزدی درخواست نمود که درباره مطالب کتاب توضیحاتی داده شود تا به صورت ضمائماً به کتاب افزوده گردد. این توضیحات تهیه و به ناشر داده شد و به متن اضافه گردید. اما وزارت ارشاد که در ابتدا چاپ کتاب را بلامانع دانسته بود، این بار از صدور مجوز امتناع ورزید. از آنجا که روزنامه‌های دولتی و نیمه‌دولتی در هر تهاجمی علیه نهضت آزادی به مطالب مطروحه در کتاب آقای دکتر سنجابی استناد می‌نمایند، و از طرف دیگر، کتاب هنوز اجازه چاپ نگرفته است، بنابراین متن توضیحات جهت اطلاع دوستان تکثیر و توزیع می‌گردد.

ضمائم افروده چاپ ایران

توضیحات آقای مهندس مهدی بازرگان درباره مطالب مطروحه در «امیدها و ناامیدیها» مربوط به ایشان و نهضت آزادی

بسمه تعالی

یادداشت‌هایی درباره خاطرات دکتر سنجابی

شماه‌ای از دفتر خاطرات دوست قدیم و همکار هم‌زم ملی آقای کریم سنجابی را دیدم و استخراج شده‌ای از آنچه را که در ارتباط با نهضت آزادی و دوستان و شخص خودم بود، خواندم. برایم غیرمنتظره بود و باعث تعجب و تأسف شد. تعجب از این جهت که پاره‌ای مطالب خلاف واقع و خلاف انتظار در آنها دیدم. می‌خواهم نادرست بودن آنها را ناشی از گذشت زمان یا کهولت سن و فعل و انفعال‌های ناخودآگاه ذهن ایشان بدانم. تأسف از این بابت که با توجه به سوابق و روابط طولانی گذشته، از اعزام محصلین به فرانسه در سال ۱۳۰۷ گرفته تا استادی و ریاست دانشکده، از عضویت در

شورای دانشگاه تا ملی شدن نفت و فعالیت در دولت مصدق و گرفتاری در زندان شاه و بالاخره تشکیل دولت موقت پس از انقلاب و آغاز دوران جدید، با وجود احترام و صمیمیتی که نسبت بهم داشتیم قاعدتاً نمی‌بایستی چنین بیانات در مصاحبه و دفتر خاطرات ایشان می‌آمد. قلب و قلمم راه نمی‌دهد که نسبت کذب و تهمت یا تحریف حقیقت به آن گفته‌ها یا نوشته‌ها بدهم و یا به اعتراض و مقابله به‌مثل بپردازم. ضمناً برایم بسیار ناگوار می‌آید که اوقات خوانندگان و علاقمندان را مصروف به موضوعات شخصی بنمایم.

اینک که کتاب تدوین شده و دومین بار خواهد بود که چاپ و توزیع می‌گردد، برای آنکه نسل جوان و آیندگان در مطالعه تاریخ دچار اشتباه و ابهام نشوند، به‌عنوان نمونه، از بیست و پنج شش موردی که جابجا در آن کتاب در رابطه با نهضت آزادی و شخص بنده آمده، تنها به ذکر توضیحاتی در مورد چند مورد مهم ذیل، اکتفا می‌نمایم.

۱- داستان دسته گل و ارتباط با آمریکایی‌ها

۲- جبهه ملی و نهضت آزادی ایران

۳- کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

۴- شورای انقلاب و دولت موقت

۱- داستان دسته گل و ارتباط با آمریکایی‌ها

مطالبی که در صفحات ۹، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۱۹، ۳۲۰ و ۳۶۷ به گونه‌های مختلف آمده است و اشاره و استناد به اهدای دسته گل از طرف نهضت آزادی به نمایندگان یک دولتی می‌کند «که مسبب شناخته شده کودتا علیه حکومت ملی دکتر مصدق بوده و ارتباطات مستمر با آنها داشته‌اند»، ضرب‌المثل قدیمی «حسن و حسین سه دختران معاویه» را به یاد می‌آورد. با آنکه شخصاً در تلویزیون و در اعلامیه‌هایی توضیح کافی در این زمینه داده‌ام، نمی‌دانم چرا باز هم آقای دکتر سنجابی چنین پافشاری تجاهل‌العارفانه می‌فرماید!

اولاً اهدای دسته گل به خارجی‌ها که واقعیت داشته و در سال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ انجام شده است کمترین پیشوند و پسوند با نهضت آزادی ایران (تأسیس یافته در سال ۱۳۴۰) نداشته است بلکه از طرف سازمان دانشجویان نهضت مقاومت ملی ایران صورت گرفته که کمیته مرکزی آن از رجال و نمایندگان قشرهای مختلف و اصناف و احزاب طرفدار دکتر مصدق و مخالفین کودتای سرلشکر زاهدی تشکیل می‌شده است. ثانیاً گیرندگان دسته گلها یک عده خاورشناسان و دانشمندان خارجی (و نه آمریکایی) بودند که بنا به دعوت دانشگاه تهران (یا دولت) برای شرکت در کنگره، نمی‌دانم چند ساله این‌سینا به تهران آمده محل تشکیل جلساتشان در باشگاه قرار بود باشد. ثالثاً دسته گل دادن به مدعوین فرهنگی خارجی وسیله و بهانه‌ای بود برای گذاردن یک نامه در داخل آنها و افشا کردن اینکه هیئت حاکمه ایران برخاسته از یک کودتای خائنانه است که به دست انگلیس و آمریکا برای ساقط کردن حکومت ملی مصدق علیه قیام ملی کردن نفت روی کار آمده و کمترین پیوند با ملت ایران ندارد. رابعاً نظیر این نامه‌پراکنی و ارتباط گرفتن با خارجی‌ها را مکرر نهضت مقاومت ملی انجام می‌داد. مثلاً وقتی نیکسون رئیس‌جمهور آمریکا برای تقویت کارهایشان با دولت زاهدی به ایران آمد و آن قربانی سه

دانشجوی دانشکده فنی نثار قدومش شد، کمیته بازار نهضت مقاومت ملی استقبالی در دهانه بازار ترتیب داد و افرادی در آن به سخنرانی و اعتراض پرداختند.

اولین نامه پراکنی، که با کمک مرحوم الهیار صالح تنظیم شد، توزیع بخشنامه‌ای به زبان انگلیسی به در خانه‌های آمریکائیان مقیم تهران اعم از سیاسی، نظامی، فرهنگی و حتی کلیسایی بود با این محتوا که شما به چه حق و بر طبق کدام منشور و قانون یا موازین بین‌المللی و انسانی و مسیحیت به کشور ما آمده با شاه و خائنینی که شایستگی و نمایندگی از طرف ملت ندارند قرارداد بسته‌اید؟ و مصدق را که منتخب و محبوب مردم است ساقط کرده‌اید؟ بعد از پنج شش ماه پاسخ سنجیده و مطالعه شده‌ای به این نامه به آدرس آقای الهیار صالح فرستادند که معلوم بوده در وزارت خارجه آمریکا تهیه شده است. نوشته بودند ما حرف شما را می‌فهمیم ولی گروه متشکل و افراد شاخص مقبول عام پیدا نمی‌کنیم که به جای شاه با آنها تفاهم کنیم.

نامه سومی هم برای، به قول آقای دکتر سنجابی خارجیان دشمن ایران، نهر و نخست‌وزیر هندوستان فرستادیم که به دعوت دولت به ایران آمده بود. در آن نامه به نهر و از طرف مردم ایران خوش‌آمد گفته و اضافه کرده بودیم کسی که از او دعوت کرده‌اند و با او مذاکره می‌کنند کمترین نمایندگی و حقی از طرف ملت ایران نداشته و کودتاچیان خائن و دست‌نشانده بیگانگان هستند. در برنامه نخست‌وزیر هند، سه سخنرانی گنجانیده شده بود. در سخنرانی دوم که گویا در دانشکده ادبیات برگزار شد، نهر و اثر تذکرات آن نامه صحبت خود را روی آزادی و حقوق ملتها برد و نتیجه این شد که سخنرانی سوم را حذف کردند و او هم سفر خود را نیمه‌کاره رها کرد.

روابط ما با خارجیها که با القائنات آقای دکتر سنجابی دستاویزی برای تبلیغات مخالفین و مغرضین شده است از این قبیل بود.

در زمینه آن بخشنامه عمومی برای اشغالگران آمریکایی، با یکی از اعضای جوان سفارتخانه گاه‌به‌گاه تماس‌هایی گرفته و بحث و جدالهایی رد و بدل می‌شد و واسط این ملاقات و بحثها که با مهارت تمام انجام می‌داد و همیشه طلبکار می‌شد جوان دانشجویی با نام بعدی مهندس امیرانتظام بود. دنباله آن بحث و تحلیلها به تألیف کتاب Nationalisme Iran کشیده و در آن کتاب که انتشار ترجمه‌اش را ساواک مانع گردید، نویسنده به دیپلماتها و هموطنانش فهمانده بود که در ایران، خصوصاً در قشرهای تحصیلکرده جوان روح ملی و وفاداری برای آزادی و استقلال قوی می‌باشد. در حالی که شاه و رجال حاکم طرفدار ندارند. این نویسنده، بعدها نیز در رهگذر و کنفرانسهایی که تشکیل شده غالباً به عنوان معرف و مدافع حقوق ایران حرف زده است.

نهضت مقاومت ملی نگارنده و ناشر این نامه‌های خارجی، بانی یک نامه داخلی سرگشاده هم گردید که در حقیقت سرآغاز و افتتاح‌کننده مبارزات ملی ایران بعد از خاموشی کودتای ۲۸ مرداد بود و طنین و تبعات وسیعی پیدا کرد. نامه به عنوان مجلس شوری و سنا صادر شده و محتوای آن اعتراض مستدل به قرارداد کنسرسیوم نفت بود و با امضای قریب ۷۰ نفر از رجال و شخصیت‌های قشرهای مختلف مملکت منتشر شد. از قبیل استاد علی‌اکبر دهخدا (که مورد تعرض و توهین مأموران فرماندار نظامی قرار گرفت). حاجی سیدرضا فیروزآبادی، مهندس شقاقی اولین مدیرکل راه‌آهن ایران، چهار پنج نفر از تجار و کسبه بازار، دوازده نفر استاد دانشگاه (که بعداً همه آنها از طرف فرمانداری نظامی احضار و

بازجویی شدند و به دستور زاهدی از طرف کفیل وزارت فرهنگ علیرغم استتکاف دکتر سیاسی رئیس دانشگاه اخراج شدند) ده دوازده نفر از کارمندان سرشناس دولت و معدودی از احزاب و افراد متفرقه. البته نامه به امضای وزراء دولت مصدق و فراکسیون مجلس که در بازداشت، تبعید یا اختفا به سر می‌بردند، نرسیده بود.

راجع به ارتباطات بعدی ما در دوران نهضت آزادی و کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر با طرفداران دموکراسی و حقوق بشر خارجی که کم و بیش مخالف شاه و دخالت‌های بیگانگان در ایران بودند، آقای دکتر یزدی توضیحات مفصل و مستند داده‌اند و لزوم تکرار ندارد ولی شاید لازم باشد به یک مطلب اصولی که آقای دکتر سنجابی عنوان نموده و خلط مبحث شده است اشاره‌ای بنمایم تا سند و بهانه‌ای برای آزار بازداشت‌شدگان سیاسی داده نشود و همچنین سد راه و مانع اقدام برای افراد جوان و گروه‌های سیاسی طرفدار آزادی و استقلال کشور پیش نیاید. آقای دکتر سنجابی چند بار به ضرس قاطع گفته و به گفتار دکتر مصدق استناد کرده‌اند که هر گونه ارتباط با خارجیان از طرف احزاب و شخصیت‌های غیردولتی کار خلاف قاعده و خیانت به کشور است. علاوه برآنکه نمی‌دانم آیا مرحوم دکتر مصدق که نسبت به نهضت آزادی و مؤسسين آن اعتماد و تأیید فراوان داشت، چنین حرفی به صورت قاطع و کلی زده و هر نوع تماس با خارجی را تحریم کرده باشد یا خیر؟ ولی باید بگویم، اولاً ارتباط داریم تا ارتباط. ثانیاً خارجی داریم تا خارجی. ثالثاً در دنیای سراسر مرتبط و مؤثر دولتها و ملتها با یکدیگر، که افکار عمومی و اطلاعات مردمی نقش اصلی را بازی می‌کند، یک حزب سیاسی برنامه‌دار که خود را موقت و بازیگر ندانسته و می‌خواهد با آگاهی و توانایی دوراندیشانه به ملت و میهنش خدمت نماید، آیا می‌تواند برای فرار از تهمت خارجی‌پرستی خود را برکنار از جریانها و بی‌ارتباط با مردم و مقامات دنیا بگیرد؟ آیا در مبارزات بیش از یک قرن هندوها با انگلستان، الجزایرها با فرانسویها و غیر آنها، رهبران پیروزمند آنها نیز حالت احتیاط و قهر را در پیش گرفتند؟ و هیچ انگلیسی یا فرانسوی نیز طرفدار حرکت آنها و خدمتگزار برای کسب آزادیشان نشد؟ رابعاً وقتی مابین هیئت حاکمه ظالم و خائن و همسایه بیگانه غاصب رابطه اطاعت و حمایت برقرار شده باشد، آیا یکی از راههای شکستن چنین پیوند و پشتیبانی نمی‌تواند روشنگری و راهنمایی‌های عناصر ملی و میهن‌دوست باشد و احیاناً آگاهی رساندن و برحذر داشتن قدرت خارجی از حمایت بی دریغ هیئت حاکمه غاصب و فاسد؟ خامساً خود آقای دکتر سنجابی رئیس هیئت اجرایی جبهه ملی و همکاران جبهه‌ای ایشان، با عناصر خارجی اعم از انگلیس و روس و آمریکا تماس و ارتباط و تبادل اطلاعات نداشته‌اند؟ اسناد منتشر شده لانه جاسوسی، اگر آنها را قابل اعتماد بدانیم، چندین گزارش محرمانه از ملاقات و مذاکرات ایشان و انتقال اطلاعات شخصی و حزبی و دولتی با مأمورین ویژه سفارت آمریکا دربردارد که نمی‌گویم خیانت است. حرفهای بدی هم نزده‌اند ولی بالاخره ملاقات خصوصی غیرعلنی با خارجیان بوده است. آیا ضمن اولین مصاحبه و معرفی «کمیته ایرانی دفاع از آزادی حقوق بشر» چنین نفرموده بودند که «کمیته با جمیع مؤسسات ملی و بین‌المللی که از آرمان حقوق بشر و صیانت حقوق طبیعی و قانونی افراد حمایت دارند همکاری خواهد نمود. و از کمک‌های فکری و عملی آنان برخوردار خواهد شد»؟

در هر حال نهضت مقاومت ملی و نهضت آزادی نه ارتباط مستمر و منظم با سیاستمداران بیگانه در داخل و خارج ایران داشته و نه در روابطشان از حدود آشنایی رسمی و علنی خارج گردیده، عمل

جاسوسی و خیانت صورت نگرفته است بلکه به فضل خدا خدمات عمده‌ای به سود مبارزات ملی و مبارزین در جهت پیروزی انقلاب انجام شده است.

۲- نهضت آزادی و جبهه ملی

راجع به تأسیس جبهه ملی و نهضت آزادی ایران همکاری و روابط نهضت آزادی با جبهه ملی و نقش هر کدام، نشریات و کتابهای متعدد انتشار یافته و قضایا به قدر کافی روشن شده است. از آن جمله می‌توان از اسناد نهضت مقاومت ملی و اسناد نهضت آزادی و مخصوصاً از دو جلد کتاب ارزنده «تاریخ سیاسی بیست‌ساله ایران» نگارش سرهنگ غلامرضا نجاتی - تهران ۱۳۷۱ نام برد. به یقین، در جبهه ملی اول، که تأسیس و رهبری آن با مرحوم دکتر مصدق بود و توفیق تصویب قانون ملی شدن نفت و اجرای آن را یافت، نهضت آزادی و پایه‌گذاران آن حضور و نقشی نداشته‌اند. پس از کودتای ۲۸ مرداد و به زندان افتادن و محاکمه و محکومیت رهبر بزرگ نهضت ملی و عده‌ای از همکاران ایشان و سپس تبعید و اختفای تعدادی دیگر، جبهه ملی عملاً دچار تعطیل و تغییر فعالیت شد. نهضت مقاومت ملی که بلافاصله پس از کودتا به همت و فداکاری فرزندان گمنام به راه افتاد و بلافاصله شخصیت‌هایی از جبهه ملی و فراکسیون مجلس را که آزاد بودند و آماده برای همکاری و سرپرستی، دعوت به عضویت نمود. تأسیس‌کنندگان نهضت مقاومت ملی و شورای مرکزی آن از ترکیب مختلط و متحدی از قشرهای مختلف ملت تشکیل شده بود: بازاری، دانشگاهی، دانشجوی، روحانی، اصناف و حزب‌های موجود. پایه‌گذاران بعدی نهضت آزادی نیز از میان همین افراد بودند.

نهضت مقاومت ملی که خود را مدافع مصدق و نهضت ملی ایران و ادامه‌دهنده راه مصدق و جبهه ملی می‌دانست مبتکر و مقدم در یک سلسله عملیات موثر و مهم گردید. از جمله انتشار روزنامه‌های «راه مصدق» و «مکتب مصدق» ارسال نامه‌های متعدد به مقامات و نمایندگان کشورهای خارج که به ایران می‌آمدند، و بی‌خبر از ماهیت دولت کودتا و حرکت ملت ایران بودند؛ اجرای تبلیغات و دادن سامان و سازمان به نهضت ملی در تهران و شهرستانها در میان قشرهای مختلف مردم، مخصوصاً جوانان و دانشجویان. در این میان، سران نهضت و جبهه ملی نیز که آزاد می‌شدند با آن همکاری می‌کردند؛ مانند اللهیار صالح، دکتر معظمی، مهندس رضوی و جناح روحانی فراکسیون نهضت ملی. مرحوم دکتر مصدق بوسیله مرحوم مهندس رضوی سلام لطف و پیام برای بنده فرستاده بودند که شما با سیستم و سازمان دادن به افکار و برنامه‌ها کاری را انجام دادید که ما فرصت آن را نکرده بودیم.

جبهه ملی عملاً جای خود را به نهضت مقاومت داد. احزاب سیاسی ملی (یا به قول خودشان نیرو)، خصوصاً حزب ایران وارد و عهده‌دار وظائف عمده‌ای در نهضت مقاومت ملی شدند. طبیعی بود که دولت کودتا به اختناق و آزار بیردازد و دامنه فعالیت‌های ما را، ماه به ماه، تنگتر کنند. در همین اثناء اعضای از شورای مرکزی که از حزب ایران بودند بلامقدمه جا خالی کردند، که ظاهراً بی‌ارتباط با اعلامیه تأییدی آقای اللهیار صالح از «دکترین آیزنهاور» و تصمیم حزب به تعدیل سیاست خود در برابر دولت و آمریکاییان نبود. به تبع حزب ایران، دو حزب دیگر نیز کناره‌گیری کردند. ایرادشان یکی این بود که نهضت مقاومت ملی و نهضت ملی را نیروها باید اداره کنند. نیروهایی که در جمع ملت ایران و قشرهای وسیع گوناگون آن حکم بی‌نهایت کوچک را داشتند. دیگر آنکه مایل نبودند لبه تیز حمله روی

شاه و تکیه عمده روی مصدق باشد، تا همکاری و فعالیت امکان‌پذیر گردد.

تصمیم و تفرقه فوق از یک سو، و فشارها و دستگیری‌های فرمانداری نظامی از سوی دیگر، باعث شد که نهضت مقاومت ملی، پس از سه سال فعالیت مؤثر و نسبتاً وسیع، حالت محدود و خفیف پیدا کند. سیاست‌های خارجی، به‌ویژه آمریکا که از کودتا و حمایت شاه طرف چندان نبسته بود و مقاومت ملت را نیز چنین مؤثر نشناخته بود، در غالب برنامه‌های بین‌المللی خود و رقابت با شوروی نغمه آزادی و حقوق بشر را ساز کرده، از شاه و دولت خواستند انتخابات آزاد برقرار سازد. وعده آزادی انتخابات از طرف دولت، با همه بی‌اعتمادی و بدگمانی که به آن وجود داشت باعث شد حرکت جدیدی در ادامه یا احیای نهضت ملی ایجاد گردد. حرکتی که منجر به تشکیل جبهه ملی دوم شد.

جریان واقع یا تاریخچه قضیه، آن طور که حافظه‌ام حکایت می‌کند چنین بود:

یک بعداز ظهری در اوایل تابستان ۱۳۳۹، با گرفتن وقت قبلی و پس از شور و تصمیم‌گیری با جمع دوستان، به اتفاق آقایان رادنیایا، دکتر یزدی و شاید نزیه به منزل آقای اللهیار صالح رفتیم. موضوع آزادی انتخابات را مطرح کرده پیشنهاد نمودیم اینکه دولت وعده انتخابات آزاد و آزادی احزاب و گروه‌ها را می‌دهد و انتخابات مجلس همیشه فرصت مناسبی برای مبارزه و مطالبه خواسته‌های ملت بوده است، وزیران و همکاران سابق دکتر مصدق و شخصیت‌های سرشناس، هیئتی را از میان خود برای شرکت در انتخابات مجلس دوره بیستم تعیین نمایند و رسماً وارد کار بشویم. این پیشنهاد با سردی روبرو شد ولی تدریجاً با پیگیری‌ها و مشورت ایشان با دوستان از جمله سیدباقرخان کاظمی به پذیرش و استقبال گرائید. از همان آغاز کار، برنامه و هدف، تعیین کاندیدا و دعوت مردم به شرکت در انتخابات بود، ولی کمتر کسی جدی بودن و به جایی رسیدن انتخابات را باور می‌کرد. با پیش کشیدن انتخابات مجلس و فعالیت‌های مربوطه، امید همگان بر آن بود که به گونه‌ای جبهه ملی و مبارزات عمومی علنی راه بیفتد. همین‌طور هم شد، نتیجه ملموسی که پس از تعیین کمیته مرکزی انتخابات و حوزه‌ها و شعبه‌ها گرفته شد و به دنبال آن اعلامیه‌ها و گردهمایی‌های فخرآباد (در زمین متعلق به شرکت یاد یا گروه یادگاری استادان کمیته دانشگاه نهضت مقاومت ملی) و سازماندهی‌ها، جبهه ملی دوم در مرداد ۱۳۳۹ تأسیس گردید. در تمام این جریانها نقش اصلی را پایه‌گذاران نهضت مقاومت ملی و تأسیس‌کنندگان بعدی نهضت آزادی به عهده داشتند. اگر بعضی افراد ما روی پاره‌ای اختلافات یا رقابتهای حسادتها، نامقبول شناخته می‌شدند، از مقوله رد شدن یا اخراج و استعفا نبود و طالقانی، دکتر سنجابی و بازرگان را روی «صدقه‌سری» در جمع خود جا ندادند.

نهضت آزادی ایران که در سال ۱۳۴۰ بوجود آمد، جدا شده از جبهه ملی دوم و مخالف و مخرب آن نبود. جزئی بود از ملیون مبارز ایران و جبهه ملی و از عناصر تشکیل‌دهنده آن. ما می‌خواستیم مانند احزاب و گروه‌های دیگر عضو جبهه ملی بوده حالت متفرق انفرادی نداشته باشیم، بلکه با احراز هویت حزبی، عنوان کردن علنی ایدئولوژی اسلامی و با هدف آزادیخواهی به تشریک مساعی و خدمت دسته‌جمعی بپردازیم. اسلام و آزادی نه منافات با مرام و مقاصد جبهه ملی و راه مصدق داشت، نه عمل منافقانه محسوب می‌شد و نه یک پدیده استثنایی جدای از اکثریت جامعه دیندار ایرانی بود که در قشرهای وسیع آن همیشه بار عمده مبارزات و محرومیتها را بی‌نام و نشان به دوش کشیده بودند. در انقلاب مشروطیت، سقوط رضاشاه، ملی شدن نفت، نهضت مقاومت و بعداً در تدارکات ضداستبدادی و

آزادخواهی و استقلال‌طلبی انقلاب فراگیر ۱۳۵۷. به قول سعدی ما یار شاطر بودیم نه بار خاطر. نامه‌ای که آقای دکتر در کتاب خاطرات خود و درد دل‌هایی با سفارت آمریکا آورده و گفته‌اند نشان دورویی نهضت آزادی بوده و عامل طرد یا تردیدشان در جبهه ملی شده است، یک مشروح شخصی با سه امضای مستعار بوده که بدون طرح و تصویب در هیئت مرکزی نهضت صادر شده است. با یک تجزیه و تحلیل آموزنده‌ای لحن تلخ و تند داشت و عمل خلاف انضباط محسوب می‌شد. ولی بر خلاف فرمایش ایشان نسبت خیانت به کسی نداده بودند.

۳- کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر

جناب آقای دکتر سنجابی اندیشه و عمل تأسیس کمیته ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را که تبعاً مرتبط با کمیسیون بین‌المللی حقوق بشر وابسته به سازمان ملل متحد می‌شد، به خودشان نسبت دادند. شاید چنین نقشه‌ای، بر خلاف اعتقاد درونی که هر گونه ارتباط با مقامات و مؤسسات خارجی را خیانت می‌دانند، در خلوت شخصی یا در جمع دوستان از خیالشان گذشته باشد، ولی آنچه عملاً واقع شده است، این ابتکار از طرف آقای فتح‌الله بنی‌صدر در یک دعوت به ناهار در منزل شخصی عنوان گردید. انعقاد این مجلس و ترکیب دعوت‌شدگان، بنا به شیوه دموکراتیک و ملی که ما همیشه داشته‌ایم و نمی‌خواستیم برنامه‌های مبارزه و دفاع ملت جنبه اختصاصی پیدا کند یا محدود به چند حزب و رهبرانشان گردد، ترکیبی بود از افراد و افکار مختلف ملی و اسلامی، سیاسی، بازاری و حتی روحانی، دانشگاهی، فرهنگی، افسران بازنشسته و احیاناً کاسب و کارگر ... فکر تأسیس یک کمیته ملی دفاع از آزادی که مستقل ولی مرتبط و بهره‌مند از یک جو تازه و جریان زنده مهم بین‌المللی مورد قبول طرفداران آزادی و استقلال باشد، فکر به موقع و مؤثری تلقی می‌شد و به زودی کارآیی و بی‌زیانی آن ظاهر گردید و یکی از مقدمات و عوامل پیروزی انقلاب به شمار می‌رفت. از آقایان دکتر سنجابی و دکتر صدیقی نیز دعوت به عمل آمده بود. پس از تدوین اساسنامه و انتخاب آقای دکتر سنجابی به ریاست موقت، اولین جلسه رسمی برای افتتاح کمیته و اعلام تأسیس آن به خبرنگاران داخلی و خارجی را در منزل آقای دکتر سنجابی تشکیل دادیم. هیئت اجرایی کمیته، با توجه به وخامت اوضاع و سرسختی شاه و اطرافیانش اصرار داشتند که هر چه زودتر و جدی‌تر و تا تنور حقوق بشر داغ است، دست به کار شده روی دولت و مخصوصاً شاه فشار بیاوریم و چون آقای دکتر در این زمینه سلیقه و رویه دیگری داشتند در انتخاب قطعی رئیس کمیته شخص دیگری نامزد و برگزیده شد.

با تشکیل رسمی کمیته ایرانی حقوق بشر و اعلام آن به محافل بین‌المللی، با ارسال رونوشت نامه‌هایی که به منظور رفع آزار بر زندانیان و رعایت آزادی و مقررات قانونی در کشور برای مقامات دولتی و قضایی صادر می‌شد، جهت کمیسیون حقوق بشر و مخصوصاً با اجاره کردن یک دفتر برای کمیته در خیابان دکتر شریعتی جهت مراجعات مردم و فعالیت‌های اداری، توانستیم حداکثر استفاده ممکن از جو سیاسی موجود را بنماییم، و بسیاری از موانع و مشکلات سر راه نجات ملت از اسارت و حاکمیت را برطرف ساخته بشود کشور و مبارزین ملی و روحانی گام‌های مؤثری برداریم. حتی همکاری و پشتیبانی محافل و شخصیت‌های طرفدار آزادی و عدالت خارجی را معطوف ایران بنماییم. از جمله این شخصیت‌ها آقای ویلیام باتلر، نماینده و شاید رئیس انجمن حقوقدانان مسیحی طرفدار

حقوق بشر آمریکا بود که ذکر آن در کتاب خاطرات آقای دکتر به میان آمده است. بنده و سایر دوستانی که آقای باتلر برای دیدار و صحبت با آنان به ایران آمده بود، مثل آقای دکتر سنجابی، آشنایی و ارتباط قبلی با ایشان نداشتیم. یک شبی آقای باتلر از فرودگاه تهران به آقای دکتر لاهیجی (وکیل دعاوی و از اعضای کمیته ایرانی مبارزین ملی) تلفن کرده و می‌گوید در رابطه با کمیسیون حقوق بشر آمده و از شاه ایران اجازه و امکانات گرفته، می‌خواهد افرادی از مخالفین را ملاقات کند و حالا از شما می‌خواهم ترتیب ملاقات من با کسانی که اسمهایشان را می‌گویم (که غالباً یا تماماً در کمیته حقوق بشر بودند) بدهید. دربار هم برای این کار یک ماشین در اختیارم گذارده است. آقای دکتر لاهیجی بلافاصله یا فردای آن روز به بنده تلفن کردند و ترتیب این کار را دادیم. حال اگر فرستاده حقوق بشر خود توجه بیشتر به من داشته و علیرغم رئیس بودن به آقای دکتر سنجابی عنایت چندان نکرده است، یا به نقل قولی از مهندس مراغه‌ای، در محافل حقوق بشری در آمریکا نام بنده بیش از نام ایشان به زبانها می‌آمده نه تقصیر من است و دخترم (که مترجم بود) و نه دلیل زدوبند قبلی نهضت آزادی علیه استبداد و شاه بوده‌اند. چه بسا صحبت بنده با تلویزیون بلژیک را هم که در همه اروپا و آمریکا پخش شده بود و گفته بودم تا شاه در ایران هست آزادی نیست، شنیده بوده‌اند ولی از آقای دکتر سنجابی و آقایان دیگر جبهه ملی چنین قدمت و قاطعیت را سراغ نداشتند.

در کتاب خاطرات آقای دکتر سنجابی یک داستان ناقص یا نیمه درست دیگری هم آمده است که پیش‌درآمد همکاریها و فعالیت‌های حقوق بشر و به‌گونه‌ای سرآغاز یا سرفصل نهضت عمومی ملت برای سرنگونی استبداد و انقلاب ۱۳۵۷ ایران بود. منظورم نامه یا اعلامیه‌ای است که با سه امضای آقایان دکتر بختیار، داریوش فروهر و دکتر کریم سنجابی صادر گردیده و نهضتی‌ها و بنده از امضای آن «به دلیل گروه‌گرایی» استنکاف کرده بودیم. ضمن آنکه نامه ابتکار آقایان و انشاء بنده بوده است. آن نامه، گویای نارضایتی عمومی و مقصر شناختن سلطنت بود و بسیار مهم و پرطنین. تا آنجا که روزنامه لوموند فرانسه در پاریس نوشت: *qui fait dans l'histoire de l'Iran Letter* (یک نامه سرنوشت‌ساز در تاریخ ایران) و آقای نزیه نام عمل آقایان را یک «غصب سیاسی» و یک «دزدی ادبی» گذارده و بسیار رنجیده‌خاطر بود.

افسوس که حاجی سیدرضا زنجانی به رحمت ایزدی رفته و حضور ندارند تا شهادت بدهند که در روایت داستان، فاعلهای دو عمل ابتکار و استنکاف، جابجا شده است و مأموریت بازرگان نه تحریر نامه بلکه تعدیل آن بوده تا قابل هضم آقایان و جمع‌کننده امضاهای دیگران باشد. فکر می‌کنم جلسه‌ای که در باغ آقای شاه‌حسینی در آن ایام با مرحوم دکتر صدیقی داشتیم نیز در همین زمینه بوده است. نظر نهضت برای امضاهای متعدد و متفرق، مثل همیشه، این بود که ندای آزادیخواهی و حرکت ضداسارت و استبداد باید تنها از ناحیه تعداد اندک ما نبوده، نشان‌دهنده واقعیت عظیم و جدید فراگیر باشد. نه آنکه طبق تصور دکتر بختیار اعلام‌کننده و تدارک‌گر رهبری پیشگامان در قالب خودشان و دوسه نفری ما باشد. اعتراض آقایان طالقانی، دکتر سنجابی و نزیه و بنده به آن نوع امضا و ارسال نامه، علیرغم آنکه خود تهیه‌کننده و عرضه‌کننده و اصرارکننده آن بودیم، علاقه‌ای بود که به اعلام و تقویت حرکت همگانی واقعاً ملی و عدم دست گرفتن رهبری آن داشتیم. بعدها مرحوم مهندس حسینی در یک بیان گلابه‌آمیز اعتراض کرده بود که تو گفته‌ای حزب ایرانیها

لیاقت رهبری ملت را ندارند، در صورتی که من گفته بودم جو و جامعه چنان تحول یافته است که جوانان و مردم ایران قدیمیهای امثال شما و ما را قبول ندارند و خواسته‌های تازه‌ای دارند...

۴- شورای انقلاب و دولت موقت

برای آنکه ذکر خیر و دعای رحمتی به یاد شهید مطهری نویسنده کتاب «خدمات متقابل ایران و اسلام» و اعتراض‌کننده به «اسلام انقلابی» (به جای انقلاب اسلامی) شده باشد خاطره‌ای از آن مرحوم را ضمیمه کتاب خاطرات آقای دکتر سنجابی می‌نمایم. آیت‌الله خمینی قبل از مراجعت به ایران و پس از تصمیم گرفتن به تشکیل شورای انقلاب به نزدیکترین و مورد اعتمادترین یاران و شاگردان خود یعنی مطهری مأموریت داده بود در منزل خودش از تک‌تک نامزدهای تعیین شده برای شورای انقلاب دعوت کرده پس از طرح مطالب و تذکر اینکه قضیه باید فعلاً مستور بماند، اگر در طرف آمادگی و تعهد لازم را دید وظایف شوری را بیان کرده از او برای همکاری و عضویت در شوری دعوت نماید. نوبت که به آقای دکتر سنجابی می‌رسد، می‌پرسند شورای انقلاب از چه کسانی تشکیل می‌شود؟ آقای مطهری می‌گوید اگر شما قول همکاری دادید و شرایط لازم را تعهد کردید، نام آنها را ذکر خواهم کرد. دکتر سؤال می‌کند آیا مهندس بازرگان هم هست؟ چون جواب مثبت می‌شنود، می‌گوید من با بازرگان نمی‌توانم کار کنم. مرحوم مطهری تعجب کرده و می‌گوید بازرگان خود شما را معرفی و توصیه کرده است و حال شما از او دوری می‌جویید؟ ... آقای مطهری بیش از این چیزی به من نگفت و نپرسیدم که دنباله صحبت طرفین و توصیه ایشان چه شد...

چنین بود داستان کاندیدا شدن و عضو شدن آقای دکتر سنجابی در شورای انقلاب. شورای انقلابی که می‌بایستی جریان انقلاب و انتقال حکومت استبداد پهلوی به جمهوری دموکراتیک اسلامی (بنا به عبارت اساسنامه شورای انقلاب و اصرار مرحوم دکتر بهشتی) را به عهده بگیرد.

علت علاقه من به گنجاندن اسم آقای دکتر سنجابی در اسامی پیشنهادی برای شورای انقلاب، علاوه بر حسن آشنایی و سوابق مبارزاتی ایشان تعقیب و تأییدی بود از توصیه رهبر انقلاب دائر بر اینکه «افراد پیشنهادی اختصاص به نهضت آزادی نداشته از گروه‌های مبارز دیگر هم، به شرط آنکه مردمان شرافتمند متدین بوده و با دستگاه شاه همکاری نکرده باشند، معرفی شوند. خودتان و آقای یزدی را می‌شناسم و آقای دکتر سحابی و آقای صدراج سیدجواد که ارادت دارم اشکالی ندارد.» گفتن از این بابت خیالتان آسوده باشد. نظر آقای دکتر یزدی و بنده عیناً همین است و همیشه چنین بوده است. صورتی که خدمتتان خواهیم داد و با شرطی که گذاشته‌اید ناچار از میان مصدقیها و گروهها یا افرادی خواهد بود که با آنها آشنایی و همکاری داشته‌ایم. دو برابر آنچه در نظر است معرفی می‌نمایم تا از بین آنها با مشورت دیگران کسانی را به‌عنوان مشاورین و معتمدین خود انتخاب نمائید و تعیین اعضاء روحانی را به عهده خودتان می‌گذاریم.^۱

به همین گونه بود در مورد انتخاب وزراء که خواسته بودند شرافتمند، درستکار و از مخالفین دستگاه باشند. اگر مجموعه اعضاء غیرمعمم شورای انقلاب و وزیران دولت موقت را در نظر بگیریم،

۱. آن زمان صحبت از این نبود که تعداد نسبی علما در شورای انلاب بیشتر از اصناف و تخصص‌های دیگر باشد. بعداً طوری ترتیب دادند که اکثریت با آقایان شد و رسم عقدی و صیغه‌ای برقرار گردید.

فقط پنج نفر از نهضت آزادی بودند، بقیه از حزب ایران، جاما، افراد جبهه ملی، حزب ملت ایران، انجمن اسلامی مهندسين، افسران بازنشسته ملی و متفرقه برگزیده شده بودند.

علیرغم آنکه آقای دکتر سنجابی نمی‌خواستند همنشینی و همکاری دسته‌جمعی با ما در شورای انقلاب داشته باشند، من از دعوت ایشان برای شرکت در تشکیل اولین دولت جمهوری اسلامی کوتاهی نکردم و اگر وزارت خارجه را که در هر دولتی از حساس‌ترین و مهمترین پست‌هاست، به ایشان تکلیف کردم، اولاً روی علاقه و اعتماد بود و ثانیاً با توجه به تحصیلات و مشاغل و سوابق تدریسی و حزبی ایشان. در حالی که برای وزارت دادگستری مرحوم دکتر مبشری از اعضاء دیگر جبهه ملی با درجه دکتری حقوق از دانشگاه پاریس و بیش از چهل سال سابقه مبارزات و خدمات قضایی در وزارت عدلیه، از مستنطقی بدایت تا مستشاری دیوان کشور و بازرسی کل دادگستری، صلاحیت بیشتری از آقای دکتر سنجابی و آقای صدر حاج‌سیدجوادی داشت. اما متأسفانه آقای دکتر سنجابی از ابتداء، دل به این کار ندادند و خودشان بودند که بنا به علل و ایرادها و اختلافاتی، از پذیرفتن سفرای خارجی (بخصوص آمریکا و شوروی) و گره‌گشایی مسائل و معضلات ابتدای انقلاب، علیرغم اظهار و اصرار بنده، اکراه ورزیده آنها را به نخست‌وزیر حواله می‌دادند. حتی در جلسات هیئت وزیران کمتر حضور به هم می‌رساندند.

در این زمینه، با توضیح و تفصیل‌هایی که در یادداشت‌های آقای دکتر یزدی آمده است، بحث بیشتری نمی‌کنم.

اللهم اجعل عواقب امورنا خیرا

مهدی بازرگان

تهران ۷۲/۸/۲۰

توضیحات آقای دکتر یزدی درباره پیرامون برخی از مطالب کتاب «امیدها و ناامیدی‌ها» نوشته آقای دکتر کریم سنجابی

۱- در صفحه ۲۶۱ کتاب آمده است:

«اینجا یک نکته‌ای هست که نظر شخص من نیست و اتهاماتی نیست که من وارد کنم. این حرفی است که خود آقای مهندس بازرگان زده و اقرار کرده است و آن ارتباط مستمر آنها در آن زمان با عوامل آمریکایی است. یعنی نمایندگان آنها در آمریکا، از قبیل دکتر یزدی و قطب‌زاده و دیگران با بسیاری از عوامل آمریکایی و جمعیت‌های به اصطلاح طرفدار حقوق بشر آنها و بعضی از محافل دانشگاهی، و بعضی از سناتورها و غیره ارتباط پیدا می‌کردند.»

این تهمت‌های بی‌پایه‌ای است که آقای دکتر سنجابی به ناحق در مورد آقای مهندس بازرگان و یاران فکری و سیاسی ایشان عنوان کرده است. چون آقای مهندس بازرگان در این مورد توضیحاتی داده‌اند، من در آن قسمت وارد نمی‌شوم. اما درباره آنچه دکتر سنجابی با غرض خاص در مورد اینجانب مطرح نموده، ذیلاً توضیحاتی ارائه می‌گردد.

ارتباط اینجانب و دوستانمان در خارج از کشور با سازمان‌های بین‌المللی حقوق بشر، اتحادیه حقوق

مدنی آمریکا، شورای جهانی کلیساها، انجمن بین‌المللی حقوقدانان دموکرات، نهضت بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک، جنبش روشنفکران کاتولیک، سازمان عفو بین‌المللی، کمیسیون بین‌المللی قضات، کمیته بین‌المللی صلیب سرخ، از زمانی شروع شد که در سال‌های ۱۳۴۱ به بعد، ابتدا سران نهضت آزادی ایران و جبهه ملی و سپس روحانیون مبارز ضد شاه و سایر مبارزین و آزادیخواهان دستگیر و در محاکم نظامی محاکمه و یا در زندانها تحت فشار و شکنجه قرار گرفتند. وضعیتی که تقریباً تا آخرین هفته‌های قبل از پیروزی انقلاب در بهمن ۵۷ ادامه داشت. هدف از این فعالیتها دفاع از حقوق زندانیان سیاسی و حمایت از مبارزات مردمی داخل کشور و تقلیل فشار بر این زندانیان و جلوگیری از اعدام‌های گسترده بوده است. این فعالیتها همراه با تظاهرات و راهپیمایی‌های ضد رژیم، بخشی از فعالیت‌های مستمر تمام گروه‌های سیاسی و دانشجویی خارج از کشور، در قبال مبارزات مردم در داخل ایران و به‌عنوان همدردی و حمایت از آنان بوده است و منحصر به گروه‌های ملی و اسلامی هم نبود. همین اقدامات دفاعی سبب شد که بسیاری از مبارزین سیاسی از مرگ حتمی نجات یابند.

دوستان همفکر ما از داخل ایران گزارشات نسبتاً دقیق و موثقی از وضعیت زندانهای سیاسی و شکنجه و فشارهای طاقت‌فرسا در زندانها را برای ما فرستادند. این گزارشات به زبانهای زنده و رایج جهان (عمدتاً انگلیسی و فرانسه) ترجمه می‌شد و در اختیار سازمانهای بین‌المللی حقوق بشر قرار داده می‌شد و آنان به نوبه خود آنها را در رسانه‌های گروهی و یا نهادهای بین‌المللی مطرح می‌کردند، و با نوشتن نامه‌های گروهی به مسئولان کشور، به نقض حقوق بشر و شکنجه زندانیان سیاسی یا زندانیان وجدان، اعتراض می‌کردند. در مواقعی که جان مبارزین زندانی در خطر فوری قرار می‌گرفت و یا محاکمات فرمایشی در دادگاههای در بسته نظامی و خطر اعدام‌های سریع مطرح بود، فعالیت‌های دفاعی بر اعزام ناظرین بین‌المللی به دادگاهها و فشار برای نجات جان این مبارزین متمرکز می‌گردید. معمولاً هزینه اعزام این ناظرین بین‌المللی را گروهها و سازمانهای فعال سیاسی در خارج از کشور می‌پرداختند. این ناظرین علی‌رغم مخالفتها و ممانعتها و کارشکنی‌های مسئولان کشور، اکثراً موفق به حضور در دادگاههای نظامی و دیدار با زندانیان و کسب اطلاعات از شکنجه‌های روحی و جسمی زندانیان می‌شدند. این ناظرین پس از برگشت از ایران، یافته‌ها و مشاهدات و مذاکرات خود را با مقامات ایرانی و زندانیان و خانواده‌های آنان به صورت مکتوب گزارش می‌دادند. سازمان‌های بین‌المللی و رسانه‌های گروهی به اعتبار این سازمانها و شخصیت ناظرین اعزامی، گزارشات را - یا بخش‌هایی از آنها را - منتشر می‌ساختند و همین موجب ایجاد فشار بر دولت و تخفیف فشار بر زندانیان و بعضاً نجات جان برخی از آنها می‌گردید. به‌عنوان نمونه می‌توان از گزارشات زیر یاد نمود:

۱- شرایط زندان و زندانیان سیاسی در ایران: گزارش آقای ایوب‌دلو، نماینده اعزامی انجمن بین‌المللی حقوقدانان دموکرات و سازمان بین‌المللی حقوقدانان کاتولیک، و گزارش آقایان برنارد گوته و برتراند والت نمایندگان کانون وکلای پاریس در مورد کشتار ۹ نفر از زندانیان سیاسی - می ۱۹۷۵. انتشارات نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) مرداد ۱۳۵۴

۲- وضع کنونی فشار و اختناق سیاسی در ایران: گزارش ژان میشل برانشویک، نماینده اعزامی انجمن بین‌المللی حقوقدانان دموکرات و میشل ژست، نماینده اعزامی جنبش روشنفکران کاتولیک - ژانویه ۱۹۷۶ - انتشارات نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) اسفند ۱۳۵۴.

۲- گزارش سازمان عفو بین‌الملل، درباره تجاوز به حقوق بشر و شکنجه در ایران - فوریه ۱۹۷۷ -
انتشارات نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) فروردین ۱۳۵۶ - همچنین نگاه کنید: پیام مجاهد - ارگان
نهضت آزادی ایران (خارج از کشور) شماره ۴۶ - فروردین ۱۳۵۶.

۴- گزارش درباره ایران - از نوری‌البلاء - نماینده اعزامی انجمن بین‌المللی حقوق‌دانان دموکرات -
فدراسیون بین‌المللی حقوق بشر و جنبش بین‌المللی حقوق‌دانان کاتولیک - مارس ۱۹۷۸ - انتشارات نهضت
آزادی ایران (خارج از کشور) خرداد ۱۳۵۷.

طبیعی است که مسئولین و فعالین سازمانهای بین‌المللی حقوق بشر، سیاستمداران - حقوق‌دانان -
استادان و شخصیت‌های برجسته شناخته شده از میان اتباع کشورهای اروپا و آمریکا باشند.
با اوج‌گیری مبارزات ملت ایران و باز شدن نسبی فضای سیاسی در داخل کشور، جمعی از
شخصیت‌های سیاسی ملی و اسلامی، جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق بشر را تأسیس نمودند.
دکتر سنجابی نیز یکی از مؤسسين و مدتی هم رئیس این جمعیت بود. در ماده دوم اساسنامه این
جمعیت «همکاری با سازمانهای بین‌المللی مدافع حقوق بشر» تصریح شده بود. مؤسسين جمعیت،
همچنین طی نامه سرگشاده‌ای به دبیرکل سازمان ملل متحد، که رونوشت آن برای تمام سازمانهای
بین‌المللی حقوق بشر فرستاده شد، تأسیس جمعیت را اطلاع دادند و دکتر سنجابی، یکی از امضاءکنندگان
این نامه بود. که در آن به مؤثر بودن فعالیت‌های دفاعی ایرانیان خارج از کشور، و نقش سازمانهای
بین‌المللی حقوق بشر اذعان و اعتراف کرده است. در نامه مذکور، به دفعات از مواضع مترقی
سازمانهای طرفدار حقوق بشر مانند مجمع جهانی حقوق بشر، علیه حکومت مطلقه شاه و نقض حقوق
بشر در ایران تجلیل شده بود.

علاوه بر این دکتر سنجابی، به‌عنوان یکی از اعضای برجسته جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق
بشر در ایران، در مصاحبه مطبوعاتی خود در ۵۶/۱۰/۲۲ با صراحت اظهار داشت که:
«ما از سازمان ملل و از همه سازمانهای بشر دوست جهان و از هر فرد آزادیخواه توقع داریم که ما را در
این اقدامات راجع به احیای حقوق ملت ایران که بالمال به نفع جهان است، با هر گونه وسایل ممکن تأیید
و تقویت کنند.»

بعد از تأسیس جمعیت در سال ۱۳۵۶، از طرف مسئولان جمعیت، اینجانب در آمریکا و مرحوم
قطب‌زاده در اروپا (آن زمان وی در آمریکا نبود) به‌عنوان نمایندگان جمعیت معرفی شدیم. و از آن پس
هماهنگی بیشتری میان فعالیت‌های دفاعی در خارج از کشور با فعالیت‌های داخل کشور ایجاد شد.
حال چگونه است که دکتر سنجابی که خود سال‌ها یک شخصیت سیاسی و استاد حقوق، و مدتی
وزیر امور خارجه بوده است، در مورد این فعالیت‌ها چنین قضاوت کرده و مغرضانه و آن را «ارتباط
مستمر با عوامل آمریکایی» تلقی نموده و خواسته است چهره مبارزین سیاسی را ملوک نماید. آیا اگر
کسانی که بنا به احساس مسئولیت در برابر مبارزات ملت ایران و وجدان ملی و اسلامی خود، حتی
سالها قبل از آنکه دکتر سنجابی آنها را به تأیید و تقویت اقدامات جمعیت ایرانی دفاع از آزادی و حقوق
بشر، فرا بخواند، به حمایت از مبارزات ملت خود دست زدند و با سازمانهای بین‌المللی حقوق بشر، و
شخصیت‌های سیاسی و دانشگاهی و حقوق‌دانانی که در آمریکا، از چهره‌های برجسته جنبش ضدجنگ
ویتنام بودند، نظیر، پروفیسور اریک فروم، ریچارد بالدوین، دکتر اسپاک، رمزی کلارک، میشل کلیر، تام
چامسکی، اقبال احمد و ریچارد فالدک و ابورزق تماس گرفته و از آنها برای تأیید و تقویت مبارزه مردم

خود و جلب نظر آنان در اعتراض به حمایت دولت آمریکا از رژیم شاه کمک گرفته‌اند، مرتکب گناه شده‌اند؟

۲- در صفحه ۳۲۸ کتاب آمده است:

«... از آن میان (سفر) فقط سولیوان، سفیر آمریکا مستثنی بوده که به دیدن من نیامد، جز روزی که برای خداحافظی به وزارت امور خارجه آمد و کارهای خود را مستقیماً با بازرگان، امیرانتظام و دکتر یزدی انجام می‌داد.»

اولاً - دکتر سنجابی بهتر از هر کس می‌داند و باید بداند که در عرف روابط دیپلماسی، دیپلماتهای مقیم هر کشوری، علاوه بر تماس و گفت‌وگو بل مقامات ذیربط در وزارت امور خارجه، با سایر مقامات رسمی کشور، بسته به نوع مسائل، حتی با نخست‌وزیر و یا رئیس‌جمهوری تماس می‌گیرند و ملاقات می‌کنند. این یک رویه مرسوم و جاری و قبول‌شده‌ای است. چه قبل از دولت موقت آقای مهندس بازرگان و چه بعد از آن، این رویه مرسوم بوده است.

ثانیاً - در عرف روابط دیپلماسی، معمولاً سفرا، جز در موارد خاص و بسیار مهم با وزیر امور خارجه دولت میزبان ملاقات نمی‌کنند. و امور جاری بین سفارتخانه‌های خارجی و وزارت امور خارجه یا سایر وزارتخانه‌ها را کارمندان سفارتخانه‌ها با مسئولان ذیربط در وزارت امور خارجه انجام رسیدگی و حل و فصل می‌نمایند. سفارت آمریکا نیز نظیر سایر سفارتخانه‌های خارجی، در تماس با مسئولان ذیربط در وزارت امور خارجه ایران و سایر وزارتخانه‌ها و مقامات کشور - از جمله نخست‌وزیری و وزارت دفاع بوده است، اگر چه ممکن است سولیوان با دکتر سنجابی دیداری نداشته است. اما کاردار سفارت آمریکا با مسئولان ذیربط و مادون دکتر سنجابی در ارتباط و تماس بوده‌اند. به علاوه وزیر امور خارجه می‌تواند، هر زمان که بخواهد، سفیر هر کشور خارجی را به دفتر خود احضار نماید و دکتر سنجابی هم می‌توانسته است همین کار را بکند و سولیوان را احضار و با او گفت‌وگو نماید.

ثالثاً - سولیوان هیچگاه با اینجانب دیدار و گفت‌وگویی نداشته است. نه در نخست‌وزیری، نه در وزارت امور خارجه و نه در هیچ کجای دیگر. تنها دیدار ما، هنگام تخلیه نیروهای مهاجم مشکوک به محوطه سفارت آمریکا در روزهای اول انقلاب بود. اما درباره تماس مأمورین سفارت آمریکا با نخست‌وزیری در دوره‌ای که اینجانب به‌عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب در نخست‌وزیری خدمت می‌کردم. این تماسها در چهارچوب مسائلی بود که در آن زمان در رابطه با خروج آمریکاییان از ایران و مشکلات فرودگاه مهرآباد وجود داشت. توضیح آنکه در جریان انقلاب، چندین کمیته مردمی مسلح خودجوش فعالیت‌های فرودگاه مهرآباد را کنترل می‌کردند و تصمیمات و اقدامات آنها بعضاً ضد و نقیض یکدیگر بود. بعد از استقرار دولت موقت در ساختمان نخست‌وزیری، هیئتی از طرف نخست‌وزیری، زیر نظر اینجانب به‌عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب، تعیین شد تا به اتفاق نمایندگان دادستان کل، کمیته مرکزی انقلاب اسلامی، در فرودگاه مستقر شده و در امر ورود و خروج مسافری و کالاها نظارت لازم را اعمال نماید. قبل از انقلاب، هیئت مستشاران نظامی آمریکا در فرودگاه مهرآباد ترمینال مستقلی برای خود داشتند که ورود و خروج افراد و کالاهای خود را مستقل از مقامات فرودگاه از آنجا انجام می‌دادند. بعد از انقلاب به دستور اینجانب فعالیت این ترمینال زیر نظر مستقیم مقامات فرودگاه و گمرک فرودگاه قرار گرفت. هیئت مستقر در فرودگاه که فعالیت این ترمینال را زیر

نظر داشت و کنترل می‌کرد به اینجانب اطلاع داد که مقامات آمریکایی قصد خروج هشتاد صندوق محموله از این ترمینال را بدون بازرسی دارند. بلافاصله دستور داده شد که صندوقها باز و بازرسی شود. در بازرسی معلوم شد محتویات صندوقها، از مقوله لوازم شخصی و خانوادگی آمریکاییانی که کشور را ترک می‌کردند، نبود. لذا محتویات صندوقها، در حضور نمایندگان دادستانی کمیته مرکزی انقلاب اسلامی و اعضای هیئت نخست‌وزیری مستقر در فرودگاه و نماینده سفارت آمریکا در فرودگاه صورت‌برداری و کلاً طی صورتجلسه‌ای توقیف گردید. معاون سیاسی دکتر سنجابی کاملاً در جریان حل و فصل این گونه مسائل و مشکلات بوده است.

۲- در صفحه ۳۵۴ کتاب، طی مصاحبه‌ای با مسئول مرکز مطالعات ایران در دانشگاه هاروارد آمده است:

«س: از جریاناتی که در سفارت ایران در واشنگتن در آن موقع اتفاق افتاد که در آن زمان که داماد آقای دکتر ابراهیم یزدی، آقای شهریار روحانی سفارت را در دست داشتند، مطالبی به استحضار شما رسید؟ و الان چه خاطراتی از آن دوران دارید.

ج: شهریار روحانی با عده‌ای از افراد خودجوش به سفارت ریخته، پرونده‌های سفارت را جمع‌آوری کرده و اموال سفارت را در دست گرفته و روی نقدینه و حساب سفارت هم دست انداخته بود، و افرادی را که کارمند رسمی سفارت بودند، بدون کسب دستور از مرکز از خدمت اخراج می‌کرد. خبر اینها مرتب به دست ما می‌رسید. من در مقابل این آشفتگی‌ها به امید اینکه بشود جلوگیری کرد، اول آقای دکتر شایگان را، که خبر از ضعف و بیماری او نداشتم، ولی روی سوابق و شخصیتش امیدوار بودن که بتواند یک شخصیت برجسته و قوی برای نمایندگی‌ها باشد در نظر گرفتم و به او تلفن و خواهش کردم که سفارت ایران را عهده‌دار شود. ولی ایشان عذر خواست. بعد از او بود که متوجه آقای حائری شدم. فردی تحصیلکرده و از روحانیون برجسته و شاگرد خود آقای خمینی بوده است و با موافقت آقای خمینی ایشان را به آن سمت معرفی کردم. بعد از اینکه او انتخاب شد، آنها آقای علی آگاه و یک نفر را برای کارشکنی به تهران فرستادند.

س: سجادی؟

ج: نمی‌دانم آن شخص دیگر که بود. آنها مرتباً با دکتر یزدی و مهندس بازرگان ارتباط داشتند و با توصیه‌های دکتر یزدی پیش من می‌آمدند و مذاکره می‌کردند. آقای آگاه عقیده‌اش این بود که من مقام سفارت را به خود شهریار روحانی واگذار کنم. و من حاضر نبودم به جوانی که نمی‌شناسم و از سوابق و اصول او خبر ندارم چنان مقام پراهمیت و پرمسئولیتی بدهم. بعد از آن آنها خانمی را که اسمش را فراموش کردم معرفی کردند.

س: خانم مهوش طباطبایی بود؟

ج: به نظر او بود. حتی یک روز که در دفتر مهندس بازرگان بودم آنها از واشنگتن به او تلفن کردند و آقای حائری را سست‌ایمان و شراب‌خوار معرفی کردند که باعث آزردگی مهندس بازرگان شد. در این موضوع آقای دکتر یزدی هم که آن موقع همه‌کاره دولت بود به من تلفن و خواهش می‌کرد که توجه به خواسته‌های آنها بکنم و من البته زیر بار نمی‌رفتم.»

این مطالب و اقدامات که به آقای دکتر شهریار روحانی و سایر کسانی که نام آنها را برده‌اند نسبت داده شده است بکلی بی‌اساس و عاری از حقیقت است.

شرح جریان به قرار زیر است:

۱- جریان مشارکت دکتر شهریار روحانی در اداره امور سفارت ایران مربوط می‌شود به زمانی که رهبر انقلاب در پاریس مستقر بودند و کارمندان سفارت ایران در واشنگتن از ورود اردشیر زاهدی

سفیر شاه به سفارت ایران، جلوگیری کردند و او را راه ندادند. سپس بعضی از این کارمندان با محل اقامت رهبر انقلاب در نوفل لوشاتو، تماس گرفته و کسب تکلیف کردند. رهبر انقلاب در تاریخ ۲۸ دی ماه ۵۷ - ۱۹ صفر ۱۳۹۹ طی یک حکم کتبی پنج نفر را به مسئولیت آقای دکتر جلیل ضرابی برای نظارت بر اداره امور سفارت ایران در واشنگتن و کنسولگری‌ها در سایر شهرها تعیین نمودند. اعضای این کمیته، علاوه بر آقای دکتر ضرابی عبارت بودند از آقای دکتر رضا صدر، دکتر طباطبایی، احمد عزیزی و دکتر شهريار روحانی. (کپی این حکم به پیوست است).

اعضای این کمیته که هر یک ساکن شهرهای مختلف آمریکا بودند، بلافاصله کار یا تحصیل خود را رها کرده و در محل سفارت ایران در واشنگتن حاضر شدند و صندوق بایگانی اسناد محرمانه باقیمانده در سفارت را مهر و موم کردند و برای نظارت بر حسن جریان امور روزمره سفارت تصمیماتی اتخاذ کردند. این کمیته اقدامات خود را مرتباً به‌طور کتبی یا شفاهی، توسط رئیس کمیته، آقای دکتر ضرابی، به رهبر انقلاب گزارش می‌داد. بعد از پیروزی انقلاب و استقرار اولین دولت موقت در ۲۲ بهمن ۵۷، تعیین وزیر امور خارجه مدتی تعویق افتاد. در آن زمان من عضو شورای انقلاب بودم. از طرف آقای مهندس بازرگان نخست‌وزیر و اعضای شورای انقلاب به اینجانب پیشنهاد شد که مسئولیت وزارت امورخارجه را بپذیریم، اما اینجانب بنا به دلایلی، که خدمت آقای مهندس بازرگان شرح دادم از پذیرفتن این مسئولیت امتناع نمودم. در آن زمان دکتر سنجابی در تهران نبود و برای پاره‌ای معالجات پزشکی به اروپا رفته بود. شورای انقلاب غیاباً ایشان را برای مسئولیت وزارت دادگستری تصویب نمود و به همین دلیل آقای سیداحمد صدر حاج سیدجوادی، علی‌رغم سوابق ممتدشان در امور قضایی و حقوقی، به‌عنوان وزیر کشور تصویب و معرفی شدند. هنگامی که دکتر سنجابی از سفر استعلاجی خود به اروپا برگشت، پیشنهاد وزارت دادگستری را نپذیرفت و روی یکی از وزارتخانه‌های کشور و یا امور خارجه اصرار ورزید و چون وزیر کشور قبلاً تعیین و کار خود را آغاز کرده بود، به این ترتیب دکتر سنجابی به وزارت امور خارجه منصوب و کار خود را از اواخر بهمن ۵۷ شروع نمود. آقای دکتر ضرابی طی تلکسی، انتصاب دکتر سنجابی به وزارت امور خارجه را از طرف خود و اعضای کمیته و کارکنان سفارت به ایشان تبریک گفته است.

در ۲۹ بهمن ماه دکتر سنجابی، طی تلکسی رمزی خطاب به دکتر ضرابی، آقای جعفر فقیه را، که از کارمندان سیاسی قدیمی سفارت در زمان اردشیر زاهدی بود، به سمت کاردار موقت معرفی و درخواست همکاری را می‌نماید. متن این تلکس به شرح زیر است:

«از وزارت امور خارجه به آقای دکتر جلیل ضرابی - سفارت ایران واشنگتن. خواهشمند است با نظر و همکاری آقای جعفر فقیه کاردار موقت اهتمام لازم را در حفظ و نگهداری کلیه اسناد و مدارک سفارت مبذول فرمایید.»

۵۷/۱۱/۲۹ - ۲۲۴۹۹ - کریم سنجابی.»

آقای دکتر ضرابی در پاسخ به این تلکس، متن زیر را در ۵۷/۱۲/۲ مخابره نموده است:
«به نام خدا - جناب آقای دکتر کریم سنجابی وزیر محترم امور خارجه - نظر به تلگراف شماره ۲۲۴۹۹ مورخه ۵۷/۱۱/۲۹ آن برادر عزیز به اطلاع می‌رساند بر اساس فرمان امام خمینی، رهبر ملت قهرمان ایران، این هیئت علیرغم مخالفت‌های مستقیم و غیرمستقیم کارمندان و کارکنان سفارت ایران تا حد ممکن در حفظ اسناد کوشیده و همانطور که خواست شماس است این هیئت تا پایان مدت مأموریتش با دقت

تمام بدین کار ادامه خواهد داد. با تقدیم احترامات فائقه - برادر شما - جلیل ضربایی.
رونوشت حضرت آیت‌الله خمینی. جناب آقای مهندس بازرگان.»

همانطور که در این تلکس اشاره شده است، بعضی از کارمندان قدیمی سفارت حاضر به همکاری با کمیته امام نبودند و کارشکنی می‌کردند. مشروح این جریانات در گزارش‌های روزانه هیئت مذکور برای رهبر انقلاب آمده است. به همین دلیل دکتر سنجابی، مجبور شد آقای اعتصام را که از کارمندان سیاسی سابقه‌دار و موجه وزارت امور خارجه بود، از تهران به جای جعفر فقیه منصوب و اعزام نماید. نامبرده بعد از ورود به محل مأموریت خود، مسئولیت اداره امور سفارت را بر عهده گرفت و کمیته مذکور در ۵۸/۲/۱۳ به کار خود پایان داد. بنابراین دکتر شه‌ریار روحانی، بر خلاف اظهارات مغرضانه دکتر سنجابی، با افراد خودش به سفارت ایران نریخت و در اموال سفارت هم دخل و تصرف نمود و کسی را هم اخراج ننمود. تنها اردشیر زاهدی - سفیر شاه - را، کارمندان راه نداده بودند، و افراد نزدیک به او نیز در سر کار خود حضور پیدا نکردند.

آقایان علی آگاه و سجادی، هر دو از مسلمانان فعال و مبارز مقیم واشنگتن بودند. علی آگاه از اولین پایه‌گذاران انجمن اسلامی دانشجویان در آمریکا و کانادا - گروه فارسی‌زبان - بود و در فعالیت دفاعی و در مبارزه ضد استبدادی، از جمله تظاهرات ایرانیان در واشنگتن علیه شاه - در نوامبر ۷۷، و اعتصاب غذا و تظاهرات اعتراض‌آمیز در اکتبر همان سال در نیویورک در مقابل کاخ سازمان ملل متحد حضور فعال داشت. بنابراین علاقمندی این افراد به امور کشور، آن هم در آن مقطع حساس تاریخی امری بسیار طبیعی و سالم بوده است. به دلیل آشنایی و همکاری‌های گذشته، طبیعتاً در تهران با اینجانب تماس گرفته و نظرات خود را مطرح می‌کردند. اینجانب هم، برای احتراز از تداخل در وظایف و جلوگیری از سوءتعبیرات، آنها و سایر ایرانیانی را که در این مسائل به اینجانب رجوع می‌کردند، به وزیر مسئول یعنی دکتر سنجابی معرفی می‌کردم. دکتر سنجابی آنها را نمی‌شناخت و طبیعی بود که من آنها را معرفی و توجه به نظریاتشان را توصیه نمایم. نمی‌دانم چرا باید دکتر سنجابی از این عمل ناراحت شده و معترض باشد.

۲- ادعای دکتر سنجابی در مورد دست‌اندازی دکتر شه‌ریار روحانی در اموال سفارت و نقدینه و حساب سفارت است.

اولاً - همانطور که در بند قبلی توضیح داده شد، نظارت بر فعالیت‌های سفارت و کنسولگری‌های ایران در آمریکا، به کمیته یا هیئت امام محول شده بود.

ثانیاً - به علت سوءاستفاده‌های مالی فراوان در سفارت ایران، قبل از اخراج اردشیر زاهدی و استقرار کمیته امام، که مشروح آن در گزارش کمیته به رهبر انقلاب در همان زمان آمده است، و در روزنامه‌های یومیه تهران نیز منعکس شده بود، نهادها و وزارتخانه‌های مختلف، که در آن شرایط با کادرهای قدیمی سفارت ایران آشنایی و یا اعتماد داشتند، به منظور حفظ منافع ملت ایران، هر یک جداگانه، بر حسب مورد، طی نامه‌هایی رسیدگی به امور مربوطه را به کمیته امام مأموریت دادند. (به‌عنوان نمونه می‌توان از تلگراف‌های زیر نام برد: معاون سیاسی وزارت امور خارجه (منصوب دکتر سنجابی) در ۵۸/۱/۸ در مورد برگزاری رفراندوم، وزیر دفاع در ۵۸/۱/۱۸ در مورد برگزاری رفراندوم، وزیر دفاع در ۵۸/۱/۸ در مورد قراردادهای مربوطه، بانک سپه در ۵۸/۱/۱۱ در مورد سوءاستفاده‌های مالی در شعبه آن بانک،

صدا و سیما در ۵۸/۱/۱۴ در مورد سوءاستفاده‌های آن سازمان، تلگراف وزیر اطلاعات، تبلیغات و اوقاف در ۵۸/۱۲/۱۵ در مورد خانه‌های ایران، وزیر کشاورزی در ۵۸/۱/۱۶ در مورد قراردادهای خرید مواد غذایی و ...) در تمام این موارد، هیئت مذکور با قاطعیت اقدام می‌نمود و گزارش‌های خود را علاوه بر ارسال به وزارت امور خارجه و نهادهای ذیربط، در گزارش معمول خود به رهبر انقلاب نیز منعکس می‌کرده است.

بنابراین وارد ساختن این اتهامات بی‌اساس، دور از شأن کسی است که سوابق سیاسی و حقوقی دارد و افتخار همکاری با مرحوم دکتر مصدق را داشته است.

۲- تا آنجا که به یاد دارم هرگز بحثی در مورد انتصاب دکتر روحانی به‌عنوان سفیر ایران مطرح نبوده است. اما در مورد خانم دکتر شهین طباطبایی، انتصاب او پیشنهاد خود من بود. ایشان از زنان فاضله ما، متخصص اطفال از یکی از بهترین مراکز پزشکی دنیا، و مسلط بر مبانی اندیشه اسلامی و قرآن و معتقد و عامل به احکام و آشنا با مسائل سیاسی می‌باشد. شخصیت و فعالیت‌های خانم دکتر شهین طباطبایی در میان ایرانیان و مسلمانان مقیم آمریکا کاملاً شناخته شده است. با توجه به ماهیت انقلاب اسلامی و تبلیغات سوء علیه آن، انتصاب یک چنین زن برجسته‌ای از جهات مختلف به مصلحت کشور و اثرات مثبت آن به نفع جمهوری اسلامی ایران می‌بود. در مقایسه با افراد دیگری که دکتر سنجابی اسامی آنان را مطرح ساخته است، انتخاب بهتری می‌بود. هر کسی این حق را داشت که اگر فردی را شایسته مقامی می‌داند معرفی کند. حساسیت دکتر سنجابی به صرف معرفی افراد شایسته، غیرطبیعی و غیرقابل توجیه است.

۴- اعتراض ایرانیان ملی و مسلمانان آمریکا، که عموماً در مبارزات سیاسی و فعالیت‌های اسلامی سابقه‌ای طولانی داشتند، به آقای دکتر سنجابی، به هیچ وجه، در مورد آیت‌الله دکتر مهدی حائری یزدی نبود. بسیاری از دوستان ما ایشان را می‌شناختند و برای ایشان احترام قائل بودند و هستند. آشنایی و همکاری خود من با ایشان بسیار قدیمی و مربوط می‌شود به حدود سال ۱۳۳۵ و تأسیس گروه متاع (مکتب تربیت اجتماعی عملی)، با همکاری و مشارکت شخصیت‌های برجسته‌ای نظیر آقایان مهندس بازرگان، دکتر سبحانی، آیت‌الله دکتر حائری، آیت‌الله مطهری، احمد آرام و ... آقای دکتر حائری در حدود سال ۱۳۳۷ (یا ۳۸)، از طرف مرحوم آیت‌الله بروجردی و به نمایندگی از طرف ایشان به آمریکا (واشنگتن) رفتند. در اواخر سال ۱۳۳۹ که اینجانب به آمریکا رفتم، با یکدیگر تا هنگام انقلاب و بعد از آن تماس و ارتباط کم و بیش مستمر داشته‌ایم و هرگز نشنیدم که دوستان ما در مورد ایشان اعتراضی کرده باشند. اما آنچه فعالین و مبارزین مسلمان و ملی اعتراض داشتند، در مورد برخی از کسانی بود که دکتر سنجابی به همراه خود و به‌عنوان معاونین خود، به وزارت امور خارجه برده بود. سوابق و گرایشات سیاسی و وابستگی‌های گروهی این افراد عموماً برای مبارزین ایرانی در آمریکا شناخته شده بود. یکی از آنان، از جمله کسانی بود که در جریان سفر شاه به آمریکا در نوامبر ۱۹۷۷، دانشجویان را به سفر به واشنگتن و شرکت در مراسم استقبال از شاه دعوت و تحریض می‌نمود و بلیط رفت و برگشت و هزینه هتل و غیره آنان را می‌پرداخت و این در حالی بود که هزاران ایرانی از سرتاسر آمریکا، به خرج خود و با تحمل مشکلات به واشنگتن آمده بودند تا در تظاهرات اعتراض علیه شاه و حمایت کارتر از وی شرکت نمایند. یکی دیگر از این معاونین، از افراد فعال وابسته به یک گروه سیاسی

شدیداً ضداسلامی در آمریکا بود. ایرانیان ملی و مسلمان در آمریکا، این افراد را می‌شناختند و از حضورشان پس از پیروزی انقلاب در وزارت امور خارجه، آن هم در مقام معاونین وزیر، ناراحت بودند. برای طرح و بحث این مسائل، بنا به خواست آنان و پیشنهاد اینجانب و موافقت دکتر سنجابی، جلسه‌ای در نخست‌وزیری، در دفتر اینجانب، با حضور تعدادی از همین دوستان تشکیل شد. آنها نظرات و دلایل خود را عرضه کردند و دکتر سنجابی هم همانطور که نوشته‌اند، ترتیب اثری نداد. در مورد یکی دیگر از معاونین ایشان (معاون سیاسی) نه تنها ایرانیان فعال خارج از کشور، بلکه بسیاری از مبارزین ملی و حتی همکاران خود دکتر سنجابی در جبهه ملی نیز معترض بودند. آقای مهندس بازرگان نیز اعتراض داشتند. دکتر سنجابی نه تنها ترتیب اثری نداد، بلکه در برابر اعتراض آقای مهندس بازرگان، تمایل قطعی خود را به استعفا و کناره‌گیری (در اواخر اسفند ۵۷) به آقای نخست‌وزیر اعلام کرد. البته اعلام استعفا بنا به دلایلی در اواخر فروردین ۵۸ صورت گرفت. (شرح کامل این مسائل در اطلاعات ۲۲ اسفند ماه ۱۳۵۸ آمده است).

آقای دکتر سنجابی در اواخر بهمن ۵۷ به وزارت امور خارجه منصوب شد - در اواخر اسفند ماه تصمیم به استعفا و کناره‌گیری گرفت و در اواسط اردیبهشت ۵۸، بعد از انجام رفراندوم تغییر نظام، استعفا دادند. ایشان نخواست، یا نتوانست در آن شرایط حساس بماند و با قاطعیت با دولت همکاری نماید تا به وضع آشفته‌ای، که بعد از انقلاب ایجاد شده بود، و بخش عمده‌ای از آن اجتناب‌ناپذیر بود، سروسامان بدهد و دین خود را ادا نماید. اگر نیروهای روشنفکر ملی و مسلمان شرایط تاریخی را درک کرده بودند و علیرغم اختلاف در دیدگاه‌ها و سلیقه‌های سیاسی، حداقل وحدت ظاهری را حفظ و با دولت همکاری جدی و پیگیری می‌نمودند، چه بسا از بروز بسیاری از حوادث بعدی جلوگیری می‌شد.

ابراهیم یزدی

تهران - ۷۲/۷/۱